




University of Tehran
Faculty of Theology and Islamic Studies

Iranian Journal for the History of Islamic Civilization

Print ISSN: 2228 - 7906

Online ISSN: 2645 - 5110

The use of the word *Haḍyān* (delusions) corresponding to the semantic network of superstitions in Islamic texts

Kamyar Shiravand¹ , Nasr-allah Poormohammadi Amlashi²

1. Islamic Azad University of Nahavand (kamyar.shiravand@yahoo.com)

2. Department of History, Faculty of Literature and Humanity Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin (poor_amlashi@yahoo.com)

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 8 February 2023
Received in revised form
10 May 2023
Accepted 10 June 2023
Published online 16
September 2023

Keywords:
Haḍyānāt,
Khurāfāt,
Lāṭā' ilāt,
lexical network of
humiliation,
Muzakhrāfāt.

ABSTRACT

This article has studied the widely used word "delusion" in Muslim literature under the lexical network of superstitions, all of which have a discounting content and a critical and critical attitude. The evidence presented shows that there has been a critical attitude among some Muslim thinkers from the very beginning and this term has been used to reject and reject the beliefs of others. Therefore, the early texts of early Islam have been carefully studied based on the approach of the social history of language and reflecting on historical developments, and the mentality and belief of Muslim writers in various fields of science (difference, philosophy, mysticism, etc.) in religious and intra-religious conflicts, has been investigated. Finally, the studies and findings show that no conceptual change has taken place in the meaning of this word in its historical course and the same mentality of the initial use is dominant and stable in the speech and writing of Islamic writers.

Cite this article: Shiravand, Kamyar; Poormohammadi Amlashi, Nasr-allah. (2023). The use of the word *Haḍyān* (delusions) corresponding to the semantic network of superstitions in Islamic texts, *Iranian Journal for the History of Islamic Civilization*, 55(2), 297-315.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jhic.2023.354818.654400>



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22059/jhic.2023.354818.654400>

Publisher: University of Tehran Press.

کاربرد واژه «هذیان» متناظر با شبکه معنایی خرافات در متون اسلامی

کامیار شیراوند^۱؛ نصرالله پورمحمدی املشی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نهاوند، رایانامه: Kamyar.shiravand@yahoo.com

۲. گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین، رایانامه: poormohammadi@ikiu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۲۸</p>	<p>مقاله حاضر، واژه پرکاربرد «هذیان» را در ادبیات مسلمانان ذیل شبکه واژگانی خرافات، که همگی محتوایی تخفیف‌آمیز و نگرشی انتقادی دارند، مطالعه نموده است. شواهد ارائه شده نشانگر آن است که نگرش انتقادی از همان ابتدا در میان برخی متفکران مسلمان وجود داشته و در رفع و طرد باورهای دیگران از این واژه استفاده می‌شده است؛ از این‌رو، متون اولیه صدر اسلام تاکنون براساس رهیافت تاریخ اجتماعی زبان و با تأمل در تحولات تاریخی مورد مذاقه قرار گرفته و ذهنیت و باور نویسندگان مسلمان در حوزه‌های متعدد علوم (فرق، فلسفه، عرفان و...)، به‌ویژه در تنازعات دینی و درون دینی واکاوی شده است و در نهایت، مطالعات و یافته‌ها نشان داده که هیچ تغییر مفهومی در معنای این واژه در سیر تاریخی خود صورت نپذیرفته است و همان ذهنیت به‌کارگیری اولیه، در حال حاضر نیز در گفتار و نوشتار نویسندگان مسلمان حاکم و پابرجاست.</p>
<p>کلید واژه‌ها: پرشان‌گویی، خرافات، شبکه تحقیق، مزخرافات، هذیان.</p>	<p>استناد: شیراوند، کامیار؛ پورمحمدی املشی، نصرالله (۱۴۰۱). کاربرد واژه «هذیان» متناظر با شبکه معنایی خرافات در متون اسلامی. پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۵۵ (۲)، ۳۱۵-۲۹۷. DOI: http://doi.org/10.22059/jhic.2023.354818.654400</p> <p>ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.</p> <p>© نویسندگان. DOI: http://doi.org/10.22059/jhic.2023.354818.654400</p>

مقدمه

بازشناسی اصطلاحات و مفاهیم پرکاربرد در متون تاریخی جهان اسلام و همچنین کشف راز به کارگیری آنان بنابر دلالت‌های معنایی متنوع، از موضوعات اساسی مطالعات تاریخ اجتماعی زبان در روزگار کنونی است. وجود ابهام در فهم برخی واژگان آن هم در سیر تطور تاریخی و نبود درک معنایی صحیح آنان با توجه به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی زمان کاربرد، مشکلات عدیده‌ای را به دنبال داشته است. این واژه‌ها، زمانی از اهمیت دو چندان برخوردار می‌شوند که در وادی و بستر مباحث دینی به کار گرفته شوند و کاربرد آنها پیدا و پنهان در تحکیم و تزلزل باورها و مبانی اعتقادی جامعه مؤثر واقع شوند. همچنین وجود افکار و عقاید گوناگون در زایش فرهنگ‌ها و زبان‌های پرشمار، گرایش‌های فکری و سلاقی و تفاسیر متنوع و تضارب آراء در مباحث مختلف اعتقادی و اجتماعی، لزوم بازشناسی این واژگان را در بافتار متناسب خویش بایسته‌تر می‌نماید. بدون انجام چنین مطالعاتی، درک عمومی از برخی مفاهیم در نگارش‌های اسلامی متضمن فهمی درست از محتواها و دلالت‌های آنها نخواهد بود، به‌ویژه اگر این واژه‌ها به‌عنوان یک اصطلاح سنتی متعلق به قرون گذشته، در افق فکر معاصر به‌گونه‌ای نادرست درک شوند و دلالت‌های تاریخی آن مورد مذاقه مفهوم‌شناسانه تاریخی قرار نگیرند، چه‌بسا پژوهش‌ها و ارزیابی‌های علمی را با مشکلات اساسی روبه‌رو نمایند. بنابراین، لزوم بررسی این اصطلاحات در دو شاخه تاریخ اجتماعی زبان و تاریخ اجتماعی دین، به‌فهم دقیق واژگان کمک شایانی خواهد کرد و در بازشناسی، دسته‌بندی و تبیین مفاهیم مؤثر خواهد بود.

بیان مسئله

واژه «هذیان» با دلالت‌های متنوع و بسامد معنایی فراوان در زمره اصطلاحاتی است که در حوزه‌های دانشی جهان اسلام کاربرد فراوان داشته است. عالمان و پیروان مکاتب، فرق و نحله‌های فکری گوناگون برای اثبات حقانیت باورهای خود و سرکوب و طرد شدید باورهای رقبا و دشمنان، فراوان از این مفهوم در آثار و تألیفات خود استفاده کرده‌اند. اصطلاح «هذیان» در ساختار دسته‌بندی معنایی، در ذیل و حاشیه شبکه مرکزی واژه «خرافات» واقع گردیده و برخی از مورخان و نویسندگان جهان اسلام از این واژه برای تحقیر در گفتار و نوشتار خود استفاده نموده‌اند. بی‌شک، مفاهیم انتقادی استخفاف‌آمیز به‌طور عمده برای سرکوب و منزوی ساختن عقاید و اعمالی به‌کار می‌رفت که تضاد و تقابل آراء و باورها در بخش‌هایی از علوم و معارف موجود در آن آشکار می‌شد یا اصولاً این تفکرات با گزاره‌های صریح شرعی (قرآن و سنت) ناسازگاری بنیادین داشت؛ به‌عبارتی دیگر، سنجش کاربرد این واژگان، افکار و عقایدی بود که با هنجارهای مقبول عالمان اسلامی که برآمده از عرف و عقل حاکم بر جامعه بود، فاصله و

ناسازگاری داشت. همچنین، پیدایش نحله‌ها و فرق فکری و مذهبی در قرون اولیه تاریخ اسلام، بهره‌برداری از واژه‌هایی چون «هذیان» را در عرصه گفتار و نوشتارهای علمی آن هم در متون تاریخی گسترش داد و بازار تخطئه و نارواگویی معارضان را رونق بخشید.

پیامد این روند سبب گردید سنت مطاعن‌نگاری و مثالب‌نویسی که گونه‌ای خاص در ادبیات مکتوب نویسندگان اسلامی است در بافتار واژگان تحقیر که اصطلاح «هذیان» نیز جزئی از آن شبکه است، شکل گیرد. بی‌شک، در پس پرده این تنازعات و تخاصمات، دخالت‌های سودانگاران پیدا و پنهان برخی صاحبان قدرت و اربابان حکومت قابل رصد است (نک: ابن جوزی، ۱۵/ ۱۹۴-۱۹۶). از این رو، در این مقاله با تمرکز بر مفهوم هذیان و اجزای زبانی شبکه مفهومی تحقیر در بستر منابع دینی و غیردینی، سعی شده دلالت‌های کاربرد تاریخی این واژه از صدر اسلام تا قرن کنونی مورد پژوهش قرار گیرد تا معلوم شود آیا این اصطلاح در ذهن و زبان عالمان و اندیشه‌مندان جهان اسلام تحول و تبدل معنایی داشته یا همواره در قالبی ثابت و ناپویا فهمیده می‌شده است؟ در گام نخست این مطالعه، تنها روند تطور این اصطلاح در بستر تحولات اجتماعی آن هم در متون دینی (از فلاسفه، مفسران، محدثان، فرقه نگاران، ...) و به اختصار در منابع سیاسی و اجتماعی (سیاست‌گذاران) مورد پژوهش قرار گرفته و پیوند معنایی و شدت رد و نفی مفهومی و احیاناً پوشمندی و بازپروری این واژه در اعصار متأخر نیز بررسی گردیده است. به نظر می‌رسد که کاربرد مفهوم هذیان در انواع متون متفاوت بوده است؛ اما در نهایت، همگی در کارکرد تعصب‌آمیز و مدافعانه و طرد رقیب در تنازعات و مباحث، مشترک‌اند.

پیشینه پژوهش

«هذیان» در زمره شبکه واژگانی متناظر با خرافات، از جمله مفاهیم کلیدی هستند که محتاج بازنگری روش‌شناسانه علمی‌اند. آنچه تا کنون در آثار شماری از پژوهشگران دیده می‌شود، تمرکز بر معنای لغوی، کشف و پیدایش معنای اصطلاحی این واژه‌ها در چند دهه اخیر بوده است (نک: شعرافیان، باورهای عامیانه در ایران؛ صالحی امیری، خرافه‌گرایی، چیستی، چرایی). چگونگی پیدایش و شکل‌گیری پدیده خرافات در دو حوزه روابط بشری و مناسک دینی، فکر برخی پژوهشگران را به خود مشغول کرده و آنان در این زمینه آثار و تألیفات متعددی منتشر کرده‌اند (نک: ژاکار، علم و اعتقاد؛ وارنیک، فرهنگ خرافات، عجایب خرافات جهان). همین‌طور خرافات برحسب رویکردهای علمی گوناگون جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، انسان‌شناختی، ادبی، فولکلور و... نیز دستمایه تحقیقات متنوعی در مراکز علمی و پژوهشی شده است. در جامعه‌شناسی خرافات، مباحث معرفتی درباره محیط و شرایط اجتماعی-تاریخی پرورش خرافات و شیوه تکوین، توسعه یا زوالشان و تشابه، تنوع و تغییر آنها مد نظر پژوهشگران واقع شده و پیامدهای آشکار و پنهان، و تحلیل مباحث خرافی از دید آنان پنهان‌نمانده است (نک: سیدمن، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی؛ قیطوری،

زبان، نشانه و معنی). در رهیافت روان‌شناختی، لایه‌هایی از علل گرایش فردی به خرافه و به‌دنبال آن، فراگیر بودن فرهنگ خرافی در اجتماع، با توجه به رهیافت رفتارشناختی روان‌شناسانی چون پاولوف مورد توجه واقع شده است (نک: جاهودا، *روان‌شناسی خرافات*؛ اتکینسون، *زمینه روان‌شناسی هلیگارد*). در رهیافت انسان‌شناختی، عواملی چون جهل، نبود خردورزی، ناتوانی انسان در فهم مشکلات، برداشت‌های نادرست از آموزه‌های دینی و بعضاً کارکردهای مثبت خرافه‌گرایی توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است (نک: فریزر، *شاخه زرین: پژوهشی در جادو و دین*؛ وارنیک، *فرهنگ خرافات، عجایبهای خرافات مردم جهان*). اما این شیوه از تحقیق (مطالعه تحولات مفهومی و بازشناسی شبکه واژگانی ناظر به یک مفهوم مشخص در بستر و بافتار تاریخی و اجتماعی و فرهنگی) هنوز چندان رواجی نیافته و دشواری‌های روش‌شناختی و نیز زمان‌بر بودن و حجم بسیار زیاد منابعی که باید برای انجام چنین مطالعاتی بررسی شوند، از جمله عوامل کم‌توجهی به این دست مطالعات شده و از این‌رو به‌ندرت تحقیقی در این زمینه‌ها صورت گرفته است (نک: موسی‌پور بشلی، ۱۳۹: ۱۷۳-۱۵۶). با وجود این، مقاله موسی‌پور بشلی بیشتر حول واژه خرافات تمرکز داشته و از واژه‌های دیگر فقط به‌صورت اشاره یاد کرده است. امین مهربانی نیز در رساله *اصطلاح‌شناسی ادبیات بددینی در فرهنگ اسلامی تا سده هفتم*، واژه‌هایی که در سنت دینی اسلامی برای رد، تخطئه و تحقیر فرقه‌ها و نحله‌های «دیگر» در منازعات مکتوب درون‌دینی اسلامی به‌کار می‌رفته، بررسی کرده، اما در تحقیق خود بر ادبیات بددینی و تهمت‌هایی که ارباب فرق و مذاهب بر یکدیگر وارد می‌کرده‌اند، متمرکز بوده است.

تفاوت و تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های پیشین در این است که در این تحقیق، به‌طور ویژه واژه «هذیان» و دلالت‌های مفهومی آن در متون مختلف مسلمانان بررسی شده است و با رهیافت تاریخ اجتماعی واژگان، مفهوم «هذیان» را از نخستین کاربردهایش در بستر تاریخ اسلامی تا دوران کنونی بازشناسی نموده و دلالت‌های این واژه را در شبکه مفهومی تحقیر در زبان فارسی و عربی بر اساس شواهدی از متون مختلف اسلامی، مفهوم‌شناسی کرده است. جزئی‌نگری درباره یک واژه تحقیرآمیز و بررسی مفاهیم مختلف آن در متون مختلف از امتیازهای پژوهش حاضر است.

مفهوم «هذیان» از نظر فرق، مذاهب و ادیان

یکی از بسترهای مناسب تاریخی برای طرد باورهای جماعت غیرهمسو، استفاده از واژه «هذیان» در بافتار ادیان، فرق و مذاهب مختلف بوده است. درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی سبب شده که حجم زیادی از کاربرد این واژه و مفاهیم همسو در این حوزه به‌کار گرفته شود. چنانکه ملحدی در عصر شیخ صدوق (د. ۳۸۱ ق) ضمن اشکال به غیبت امام عصر (عج)، بیان کرده است: «من امامی را که نبینم بدان ایمان ندارم و حجت او بر من تمام نیست. شیخ در جواب اظهار داشته است، بلکه حجت خدای تعالی و رسول

خدا نیز بر تو تمام نیست؛ زیرا آن‌ها را هم ندیده‌ای!» وی در ادامه نگاشته است «این روشی است که همه اهل جدال درباره صاحب‌الزمان ما (عج) دارند و در انکار آن زبان به هذیان و وسوسه و خرافات ناروا می‌گشایند» (صدوق، ۱۳۹۵: ۸۸/۱). در این موضوع، ابن کثیر (د. ۷۷۴ ق) نیز نوشته است: «گروهی از جماعت رافضه به امامت امام عصر ایمان دارند و معتقدند وی در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و گروهی دیگر باور دارند از سرداب سامرا قیام خواهد کرد و در ادامه با عبارت «هَذَا مِنْ هَذِيَانِهِمْ وَ خُرَافَاتِهِمْ وَ جَهْلِهِمْ وَ ضَلَالَتِهِمْ» عقاید آنان را رد می‌کند» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۹/۹).

غزالی (د. ۵۰۵ ق) ضمن شرح انواع کفر (بی‌دینی) نگاشته است: «باید توجه داشت که کفر آنگاه معنی پیدا می‌کند که باعث ضرر و خسران به دین شود و اگر این خسارت متوجه اصل دین نشود مانند دیدگاه امامیه درباره ظهور امام عصر از محل سرداب، (گرچه این باور گفتاری دروغ و درواقع زشت و بی‌معنی است) ولی ضرر آن فقط متوجه معتقدان نادان آن می‌شود و چون «هذیانی» بیش نیست و حقیقت دین را متحمل خسران نمی‌کند، پس جزء تکفیر به حساب نمی‌آید» (غزالی، ۱۴۱۶: ۲۵۰). همچنین وی در *فُتُوْحُ الْبَاطِنِيَّةِ* ضمن بیان بعضی توجیهات باطنیه، مانند طوفان نوح را طوفان علم پنداشتن و آتش بر ابراهیم را خشم نمود دانستن و ذبح اسماعیل را اخذ عهد و پیمان تأویل کردن و زنده شدن مردگان به دست حضرت مسیح را زنده کردن علم از مرگ بی‌خردی شمردن و... همه این تأویلات را «هذیانات» و بیهوده‌گویی که سبب خنده عقلا می‌شود، دانسته است (نک: غزالی، ۱۴۲۲: ۶۱). همچنین در *الْمُنْتَظَمِ* آمده است که باطنیه اعتقاد دارند که واجب است ذبح کننده گاو و گوسفند هنگام ذبح این عبارت را گوید: «پروردگارا، من از روح و بدنش دوری می‌جویم و گواهی به گمراهی او می‌دهم، خدایا مرا از ذبح‌شدگان قرار مده» در ادامه ابن جوزی (د. ۵۹۷ ق) نوشته است «این عبارات و غیر هم از «هذیانات» ایشان است که بیان آن شایسته صرف وقت نیست» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۹۸/۱۲). ایرادات و اشکالات بر فرقه باطنیه تنها از سوی عالمان اهل سنت متوجه این جماعت نشده که بسیاری از اندیشمندان اهل تشیع نیز عقاید آنان را مورد نکوهش قرار داده‌اند؛ مانند صاحب *الانوار* که نوشته است: «سبعیه از اسماعیلیه و خطابییه، منصوریه، معمریه، باطنیه، قرامطه و رزآمیه از فرق شیعه گمان کرده‌اند آنچه در کتاب و سنت از وضو، تیمم، صلوه، صوم، زکات، حج، جنت، نار، قیامت و حشر وارد شده بر ظاهر آن محمول نیست، بلکه اشاره به چیزهای دیگر دارد که جز امام معصوم نداند؛ مانند «زکات» که عبارت از تزکیه نفس به معارف حقه است و «کعبه» نبی بود و «باب» نیز علی (ع) است و... و قرامطه و باطنیه نیز از این قسم خرافات و «هذیانات» بسیار دارند و عمل به ظواهر را دشمن‌اند و گمان برند صوم و صلوه و حج و زکات همه ساخته و پرداخته خلفا ثلاثه است و روزه ماه رمضان بدعت عمر خلیفه دوم بوده است» (لکهنوی، ۱۳۶۶: ۵۹۷/۱۰). وی همچنین با رد سخنان نظام و جاحظ که احادیثی سخیف و بی‌مایه به امام علی (ع) نسبت داده‌اند گفتار آنان را «هذیان» و خرافات و جنون یاد کرده است (نک:

لکهنوی، ۱۳۶۶: ۹۱/۳). ذهبی (د. ۷۴۸ ق) در تاریخ خود ضمن حمله به برخی باورهای جماعت عامه و خاصه، به‌ویژه در بزرگداشت روز غدیر (خم) و روز غار، هر دو عمل را «هذیان» و «فُشار» دانسته است (نک: ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۴/۲۹). همچنین شهرزوری (د. ۶۸۷ ق) گفته است: «شنیدم از علمای عامه و از کسانی که ایشان را بهره و حظی از علوم حقیقی نبود که می‌گفتند: شیخ (اشراق) علم سیمیا می‌دانست و گمان می‌کردند که با این علم چیزهای نابود را به‌صورت بود جلوه می‌نمود و (بدان) این سخنان همه از جمله خرافات و «هذیانات» است و عدم شناخت احوال برادران تجریدی،...» (شهرزوری، ۱۳۶۵: ۴۵۹). در دوران اخیر نیز پاینده با استناد به کتاب *اللئالی المصنوعه*، برخی مجعولات «هذیان گونه» دیوانگان تبار را درباره بعضی اصحاب پیامبر (ص) یادآور شده است که «ای محمد (ص) اگر همان مدت که نوح (ع) در قوم خویش بود (۱۰۵۰ سال) ذکر فضائل «عمر» کنیم یکی از فضائل او را نیارم! یا در مفاخره بهشت با جهنم ذکر شده است جهنم به بهشت گفت من به قدر و فضل از تو برترم که فراعنه و جباران و شاهان و شهزادگان مقیم من‌اند. خدا به بهشت وحی کرد بگو من افضلم که پروردگارم برای ابوبکر و عمر زینت کرده است!» در ادامه پاینده یادآور می‌شود من در این سخن مایه‌ای از هنر جعال اجیر می‌بینم (نک: پاینده، ۱۳۸۲: ۸۸).

نقد کتب ادیان غیر اسلامی از دیگر زمینه‌های فعالیت‌های علمی متفکران مسلمان بوده است و گاهی، این نوع نوشته‌ها به‌خرافه‌پنداری و «هذیان‌گویی» یاد شده‌اند؛ مانند صاحب کتاب *الاتصارات الاسلامیه* آورده است: «اینکه گروهی از نصاری معتقدند که خلقت آدمی در عصر حضرت آدم (ع) ایجاب می‌کرد برای تداوم نسل بشر، خواهر با برادر ازدواج نماید و این ضرورت سبب می‌شد گاهی پدر با دخترش ازدواج کند، «هذیان» و بیهوده‌گویی بیش نیست» (صرصری حنبلی، ۱۴۱۹: ۱۹۷/۱). همچنین در این منبع از متن تورات نسبت زنا دادن به دختر یعقوب نبی و شرب خمر لوط پیامبر و جمع شدن وی با دخترانش به‌صراحت آورده شده است و در ادامه استدلال می‌شود اگر آنچه از این «هذیانات» در تورات آمده است تصدیق نمایند، این بیانگر نادانی و حماقت و سخیف بودن دیدگاه شما (جماعت یهود) است و اگر این امور پذیرفتنی نباشد پس چگونه با چنین کتبی با دیگران احتجاج می‌ورزید؟... (نک: صرصری حنبلی، ۱۴۱۹: ۴۰۶/۱). همچنین در *جامع التواریخ* گفته شده است: «در رمضان سال ۵۳۶ هجری گروهی مزدکی از پارسیان که چند صباحی با اسماعیلیه بودند، اما بر مذهب و مرام خود، دعوت پوشیده می‌داشتند خرافات و «هذیانات» از آن جنس بر زبان آوردند، واضع مذهب ایشان «مانی» بود مردی احمق معتوهی که به هیچ دیانتی و پیامبری ایمان نداشت» (همدانی، ۱۳۷۸: ۱۴۷). علامه بلاغی (د. ۱۳۵۲ ش) نیز بخش‌هایی از تورات را که طی مرور زمان دچار تغییر و تبدل شده است، خرافات و «هذیان» دانسته است (نک: بلاغی، ۱۴۰۵: ۲۰۱/۲).

واژه «هذیان» در متون تفسیری و حدیث

مفسران و محدثان مسلمان بنا بر دلایل متعدد ناچار به کاربرد واژه «هذیان» در متون و آثار خود بودند. آنان در تطابق برداشت خود از آیات الهی یا متون روایی با دیگر علما دچار تعارض گردیده و همدیگر را به بیهوده‌گویی و پریشان‌افکاری متهم کرده‌اند. چنانکه ابن حزم اندلسی (د. ۴۵۶ ق) از قول ابومحمد آورده است: «اینکه گروه مجسمین معتقدند از خدا فقط کلمه واحد صادر می‌شود نه کلمات کثیره، بر اساس آیه ۱۰۹ سوره مبارکه کهف «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي...» و آیه ۲۷ سوره مبارکه لقمان «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» این باور رد می‌شود و قائلین به این مطلب نادانان بی‌خردی هستند که دلیلی بر مدعا خود نداشته و این چیزی جز «هذیان» محض نیست» (ابن حزم، ۱۴۱۶: ۱۴۸/۳). ابن خلدون (د. ۸۰۸ ق) نیز با عنایت به آیه شریفه «الْمَ تَرِ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ أَرَمَ ذَاتَ الْعِمَادِ» این گفتار برخی مفسران را که گفته‌اند «وجود شهر «ارم» از نظر ما نهان است و فقط ریاضت‌کشان و جادوگران از آن آگاه‌اند، جزء اخبار موهوم و «هذیان‌گویی» قلمداد کرده که به خرافات شبیه‌تر است (نک: ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴/۱). همچنین در حرمت نوشیدن شراب، عبدالحسین شرف‌الدین (د. ۱۳۷۷ ق) آورده است: «در آن هنگام، برخی از مسلمانان شراب می‌نوشیدند و بعضی آن را ترک گفتند، مردی شراب نوشید و به نماز ایستاد و «هذیان» گفت، خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (شرف‌الدین، ۱۳۸۳: ۲۲۹). همین‌طور علامه طباطبایی در تفسیر آیات ۶۶ و ۶۷ سوره مؤمنون «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ... تَهْجُرُونَ» کلمه «هجر» و «هذیان» را هم‌معنا اراده نموده و چنین نگاشته است: «برای اینکه آیات من بر شما قرائت شد و شما از آن روی‌گردان بودید و به اعقاب خود برمی‌گشتید، از در استکبار عارتان می‌شد که بر آن گوش دهید و درباره آن شب‌ها «هذیان» می‌گفتید» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۶۱).

در مباحث حدیثی و روایی نیز کاربرد این واژه کاملاً مشهود است؛ چنانکه ابن میثم بحرانی (متوفی سده هفتم قمری) در شرح بخشی از نامه ۷ نهج‌البلاغه «وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَهَجَرَ لَا غَطَاً وَضَلَّ خَابِطًا...» دو لفظ «هجر» و «هذیان» را هم‌معنا دانسته و آن را به شخصی که در سخن گفتن به فحش و ناسزا روی آورد تعبیر کرده است (نک: بحرانی، ۱۴۱۷: ۲۰۶/۴). از امام صادق (ع) روایت شده است هرگاه حدیثی بر شما خواندم، اما سند آن را ذکر نکردم بدانید آن کلام از پدرم و او از پدر بزرگم و ایشان نیز از پدرش و پدر بزرگش و از رسول خدا و از جبرائیل و در نهایت از خدای عز و جل خواهد بود؛ و در ادامه قطب راوندی (د. ۵۷۳ ق) بیان کرده است: «هَذَا كَلَامٌ مَنْ هُوَ مَعْصُومٌ مِنَ الْغَلَطِ وَالْهَذْيَانِ» این سخن فردی است که از هرگونه اشتباه و بیهوده‌گویی به دور است» (قطب راوندی، ۱۳۰۹: ۸۹۳/۲). در بحارالانوار مجلسی از امام علی (ع) نیز روایت شده است: «هر کس در سخن گفتن مراعات نکند «هذیان» خواهد گفت» (مجلسی، ۱۳۷۸: ۲۴۷/۲). همچنین از آن امام باز هم نقل گردیده است: «إِذَا شَرِبَ سَكْرًا وَإِذَا سَكَّرَ هَذْيًا وَإِذَا هَذَى

اِفْتَرَى عَلَى اللَّهِ فَيَجِبَ أَنْ يَحْدَ حَدَ الْمُفْتَرَى» فرد چون خمر خورد مست شود، چون مست شود «هذیان» گوید، چون هذیان گوید افتری بر خدا کند و حد افترا کننده (هشتاد تازیانه) واجب شود» (سجادی، ۱۳۷۳: ۷۰/۱/۲). همین‌طور در فتاوی قاضی خان (د. ۵۹۲ ق) از قول ابوحنیفه نقل شده است: «آنگاه که فرد زمین را از آسمان تشخیص و مرد را از زن تمیز ندهد، مست است؛ بنابراین گفتارش توأم با «هذیان» بود و حد بر لازم است» (تهانوی، ۱۹۹۶: ۹۶۱). همچنین در کتاب حق الیقین مجلسی از قول امام صادق (ع) آمده است: «جابر بن عبدالله انصاری آخرین فرد از اصحاب پیامبر بود که باقی ماند... در مسجدالنبی می‌نشست و پیوسته می‌گفت: یا باقر یا باقر. اهل مدینه می‌گفتند «هذیان» می‌گوید. در جواب آنان می‌گفت: نه به خدا هذیان نیست، من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود تو یکی از فرزندان مرا که هم نام من و شمائلش شبیه من است خواهی دید که علم را می‌شکافد...» (مجلسی، ۱۳۶۴: ۱۵۵).

کاربرد «هذیان» در متون فلسفی و عرفانی

اصولاً، عقل‌گرایی و خردپذیری اساسی‌ترین معیار فلاسفه و متکلمان در خلق آثار و تألیفاتشان بوده است. وجود عقلانیت در متون فلسفی به‌طور کلی و انطباق و هم‌سویی عقل و نقل در متون کلامی ایجاب می‌کرد که کمترین انحراف از این ملاک، انتساب واژه «هذیان» در منظومه معنایی شبکه واژگانی خرافات را به‌دنبال داشته باشد. از همین‌رو، نزاع نوشتاری جماعت فیلسوف با خود و درگیری آنان با گروه متکلمان و معارضه این دو با عرفا و اهل ذوق، کاربرد واژه «هذیان» را لفظ رایج در این آثار کرده است؛ برای نمونه یکی از سؤالات و معضلات فلسفی که ذهن صاحبان اندیشه را به خود مشغول کرده، بحث چگونگی اراده حضرت حق و انجام فعل از ناحیه پروردگار بوده است. این اشکال به‌صورت مختلف در کتب فلسفی و کلامی وارد شده است. خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ ق) در کمال ایجاز، اصل سؤال را خدشه‌دار کرده و ضمن رد آن، استدلال نموده است: «گوییم حاصل سؤال راجع است به آن که کسی که «تواند» کند و «تواند» که نکند، «تواند» که کند و نتواند، این «هذیان» محض است. به عبارتی بتواند و نتواند عین نقض کلام است و پریشانی در آن معلوم باشد» (طوسی، ۱۳۴۱: ۴۸۵). همچنین خواجه نصیرالدین طوسی در *مصارع المصارع* با رد کلام کرامیه که بیان کرده بودند: «لَيْسَ فِي الْعَقْلِ وَقْتُ قَبْلِ الْوَقْتِ» جواب داده است این سخن نوعی خلط و «هذیان» است؛ زیرا بر اساس استدلال ابن‌سینا «لَيْسَ لِلْوَقْتِ قَبْلُ أَصْلًا» اصولاً زمان، مسبوق به عدم است و چیزی قبل از آن وجود ندارد» (طوسی، ۱۴۰۵: ۱۶۱). در کتاب *الازمنه و الامکنه* گفته شده است: «ازجمله فرقی که قدیم (در مقابل حدوث) را بیش از یکی می‌داند جماعتی است که رهبر آن محمد بن زکریا (د. ۳۱۳ ق) است که با بیهوده‌گویی به پنج قدیم معتقد بود و مرزوقی این باور را با عبارت «فَبَلَّغْ عِدْدُ الْأَزْلَى خَمْسَةَ بَهْذِيَانَه» نگاشته است» (مرزوقی اصفهانی، ۱۴۱۷: ۱۰۷). فخر رازی (د. ۶۰۶ ق) نیز با رد علل دهگانه سلسله مراتب وجود که فلاسفه به

آن باور دارند گفته است: «اینکه بیان می‌شود عقل اول علت پیدایش فلک الاقصی است و فلک الاقصی علت وجود عقل ثانی است، چیزی جز «هذیان» و بیهوده‌گویی نیست» (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۴۹۸/۱). همچنین سید مرتضی بن داعی حسنی (د. ۵۸۰ ق) بیان کرده است: «بدان که این قوم (فلاسفه) را اعتقاد به صانع و انبیاء و کتب و هر چه به خلق رسانیده‌اند از امر و نهی و احکام و اخبار و امثال این، نباشد و جمله شرایع و دین‌های رسل و اخبار گور و عذاب و حشرونشر و حساب و ترازو و صراط و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و ملائکه و ملک‌الموت، همه را محال و «هذیان» داند و گویند رسل سخن ایشان است؛ و هر که را بدین چیزها که یادکردیم ایمان بود او را جاهل خوانند و گویند رسولان جمله حکما بودند» (داعی حسنی، ۱۳۶۴: ۱۰). ابن میمون اسرائیلی (د. ۶۰۱ ق) نیز در کتاب *دلالة الحائرين* با رد دیدگاه رازی گفته است: «رازی را کتابی مشهور است که آن را الهیات نامیده و «هذیانات» و جهالات خود را در آن جمع کرده است؛ از جمله آن که معتقد است در عالم وجود، شر بیشتر از خیر است و اگر راحتی و لذت‌های حال آدمی را با دردها و رنج‌های او مقایسه کنیم، می‌بینیم که وجود انسان برای نعمت و شر خواسته شده است» (ابن میمون، ۱۹۷۲: ۴۹۶). ابواسحاق شاطبی (د. ۷۹۰ ق) نیز این استدلال باطنیه را که گفته‌اند چون کواکب سیاره هفت‌تا هستند و روزهای هفته نیز هفت‌تا می‌باشند پس بدین دلیل دوره ائمه را نیز هفت‌تا باید باشد، چیزی جز، «هذیان» نمی‌داند (نک: شاطبی، ۱۴۲۰: ۲۰۶). در عصر کنونی نیز برخی اندیشمندان چون مظفر در کتاب *دلائل الصدق* با رد استدلال فضل‌الله بن روزبهان نوشته‌اند: «اینکه ایشان گفته است اگر بنده موجد افعال خویش باشد، لزوماً به انسداد باب صحت نبوت و شریعت می‌انجامد و به خرق اجماع منجر می‌شود؛ حال از کجا ایشان این ملازمه را درک کرده است بر ما معلوم نیست، چون تام این استدلال خرافه و «هذیان» است و احدی از اهل علم و معرفت بدان زبان نگشوده است مگر امثال او» (مظفر، ۱۳۷۷: ۳۶۲/۱). لوئیس شیخون از معاصران نیز این دیدگاه را که نفس (آدمی) از عالم فرشتگان است و به علت سوء رفتارها و بدتدبیری‌ها به حیوانات و گیاهان و جسم بشر تعلق گرفته، همه را «هذیان» و بیهوده‌گویی دانسته و قبول وجود نفس قبل از وجود جسم را باطل و امری ناپذیرفتنی ذکر کرده است (نک: لوئیس شیخون، ۱۹۸۵: ۹۷).

در علوم ذوقی و عرفانی نیز کاربرد واژه «هذیان» برای رد و طرد کلام رقبا و مخالفان جایگاهی خاص دارد؛ برای نمونه در عصر شیخ اشراق (د. ۵۸۷ ق)، فردی متعصب منکر بیان خواجه ابوعلی فارمدی در شرح و بسط *آواز پر جبرئیل* شد و همه سخنان وی را «هذیانات» مزخرف یاد کرد. این عمل باعث تحریک شیخ اشراق گردید و ایشان شرحی مبسوط درباره *آواز پر جبرئیل* نگاشت (نک: سهروردی، ۱۳۷۵: ۵۸۷). دشتکی (د. ۹۴۸ ق) نیز با رد این مطلب که گفته‌اند نفوس کلیه به نفوس جزئیة تقسیم می‌شود و بعضاً این نفوس جزئیة نابود و برخی دیگر بازمی‌گردند، همه این گفته‌ها را «هذیان» و بیهودگی پنداشته چون، دلیلی و شاهدهی بر آن یافت نشده است (نک: دشتکی شیرازی، ۱۳۸۲: ۳۵۸).

همچنین، دشنگی درباره شرح نفس و خصوصیات آن، کلمات و عبارات مسیلمه کذاب را ذکر کرده و نوشته است: «آنچه از مسیلمه کذاب صادر شد چیزی جز نادانی و کینه‌ورزی نبود که منجر به «هذیان‌گویی» و کج‌اندیشی وی گردید و این نیز به سبب نفس شرور و حرص ایشان به اشاعه بدی و زشتی بود» (دشنگی شیرازی، ۱۳۸۲: ۹۲).

کاربرد «هذیان» در علم رجال

یکی از شیوه‌های اثبات حقانیت و سلامت عقیده در بستر تعارضات کلامی، فقهی، حدیثی و ... تمسک جستن به کلام پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در طول تاریخ بوده است. کشف وثاقت و صحت گفتار و کردار سلسله روایت حدیث برای انتقال این میراث معنوی، از ضروریات لازم در حوزه علم رجال بوده است. حال، برای بی‌اثر یا کم‌بهاء کردن این پشتوانه معارفی، جرح و تعدیل در سلامت نفس راویان با کاربرد واژگانی چون «هذیان‌گویی» و «هذیان‌سرایی» به‌ویژه درباره حدیث‌سازان، (مُخْتَلَقان) امری مرسوم و رایج بوده است. چنانکه ابن جوزی (د. ۵۹۷ ق) در وصف ابوالفتح خزیمی گفته است: «در سال پانصد و نه هجری وارد بغداد شد... سخنی نم‌کین و کلامی شیرین داشت گرچه گفتارش شنیدنی بود اما عمدتاً بی‌ارزش می‌نمود، در این کلمات احادیثی جعل می‌کرد و «هذیاناتی بی‌معنا» می‌بافد که بیان آن به درازا می‌کشد» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۹۱/۱۷). ابن کثیر با استناد به *الممتظم*، ضمن بیان برخی کلمات و کنایه‌های ابن راوندی به آیات الهی و شریعت اسلام، نوشته است: «وی به سبب نادانی، هذیان، دیوانگی و بی‌خردیش کوچک‌تر و بی‌مقدارتر و پست‌تر از آن است که مورد توجه قرار گیرد» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۱۳/۱۱). همین‌طور در *مصاحف سجستانی* (د. ۳۱۶ ق) به روایت عباد بن صهیب از حجاج بن یوسف ثقفی نقل شده است: «در چندین آیه از قرآن شیعیان! تفاوت‌هایی با مصحف شریف دیده می‌شود از جمله در سوره بقره به جای «لَمْ يَتَسَنَّ» عبارت «لَمْ يَتَسَنَّه» و در سوره مائده به جای «شَرَعَهُ وَ مَنِهَاجاً» عبارت «شَرِيعَهُ وَ مَنِهَاجاً» و... آمده است. آیه الله خویی (د. ۱۳۱۷ ق) این ادعا وی را شبیه «هذیان» بی‌خردان و خرافات دیوانگان و اطفال دانسته است» (موسوی، ۱۴۲۲: ۷۳/۳۱). ازدی نیز در شرح حال محمد بن کرام ابو عبدالله السجزی نوشته است: «از قریه‌ای از روستاهای زریخ به دنیا آمد و در سجستان بزرگ شد سپس به خراسان آمد و حدیث و روایات را از احمد بن عبدالله الجویباری و محمد بن تمیم الفریابی که هر دو از دروغ‌گویانند، فراگرفت. وی در نوشته‌هایش به صراحت معتقد به جسمانیت خداوند است. در فرقه کرامیه خدای سبحان را نشسته بر تخت و ذات پروردگار را محل تغییر و تغیر می‌پندارند و این عقاید «هذیانی» بیش نیست» (ازدی، ۱۴۲۷: ۷۳/۲). همچنین در *اعلام النبلاء* به نقل از شیخ شمس‌الدین، آمده است: «در کلام و رفتار محمد بن طلحه القرشی (د. ۶۵۲ ق) آثاری از «هذیان» و گمراهی دیده می‌شد، گاهی دایره‌ای از حروف رسم می‌کرد و ادعا می‌کرد آگاه به علم الغیب و زمان قیامت است» (طباخ، ۱۴۰۸: ۴۰۶/۴).

اصطلاح «هذیان» در رخ دادهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان

اتهام برخی گویندگان به هذیان‌سرای و بی‌په‌په‌گویی در زمان بیماری، از جمله ابزارهای رایج برای رد و دفع کلام و سخنان دیگران بوده و گفته شده است این حالت به سبب شدت درد و رنج حاصل از مریضی رخ می‌دهد. گرچه تجارب بشری «هذیان‌گویی» و خلط در کلام بعضی محتضران را به هنگام مرض موت تأیید می‌کند، این تجربه سبب گردیده چنانچه فردی در آستانه مرگ نیز سخن راستینی بر زبان آورد، هرگاه موافق ذوق و طبیعت سود انگارانه عده‌ای نباشد به نارواگویی و «هذیان» متصف شود. ابن سعد (د. ۲۳۰ ق) در کتاب *طبقات* گفته است: «درد پیامبر (ص) و بیماری‌اش سخت شد و فرمود: دوات و قلم و ورقی بیاورید تا از برای شما نامه‌ایی نوشته شود که پس از آن هرگز گمراه نشوید. گویند یکی از کسانی که آنجا بود گفت: پیامبر (ص) «هذیان» می‌گوید» (ابن سعد، ۱۴۲۱: ۲/۲۳۰). و در ادامه یادآور می‌شود «چون این سخن [هذیان‌گویی] را تکرار کردند فرمود: رهایم کنید آنچه من در آنم بهتر از آن چیزی است که شما مرا بدان فرامی‌خوانید» (ابن سعد، ۱۴۲۱: ۲/۲۳۱). ابن عطیه (د. ۵۴۱ ق) به نقل از نووی نوشته است: «اینکه عمر سخن پیامبر (ص) را ردّ کرد و آن حضرت را به «هجر» و «هذیان» متهم نمود به علت فقاہت و فضائل و دقت نظرش بود! زیرا وی نگران بود آن حضرت فرمانی صادر نماید که امت از انجام آن ناتوان باشد و مستحق عقوبت الهی گردند. چون کلام ایشان نص صریحی است که جای هیچ‌گونه اجتهاد و توجیهی ندارد، بدین سبب عمر گفت: «حَسْبُنَا اللَّهُ كِتَابَ اللَّهِ». ابن عطیه با ردّ این سخن نووی آن را مخالف عقل و نقل دانسته و انتساب فقاہت و دقت نظر برای عمر در مقابل پیامبر را «هذیان‌گویی» و پریشان‌پنداری یاد کرده است. پیامبری که برگزیده خداوند بوده و از هرگونه نقص و ردایل مبرا گشته و تمام حرکات و سکانات وی تحت اراده وحی الهی بوده است» (ابن عطیه، ۱۴۲۳: ۱/۱۵۹). در کتاب *مدینه المعجز بخرانی* با بیان چگونگی مرض موت خلیفه ابابکر، آمده است: «درحالی که ابابکر در مرض موت بود و کلماتی درباره تابوت، آتش، قفل آتشین و دوزخی بودن خود و عمر و تعدادی دیگر از صحابه را از زبان پیامبر (ص) نقل می‌کرد، عمر با عبارت «رَحِمَ اللَّهُ خَلِيفَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اِكْتِمِ هَذَا كُلُّهُ هَذِيَانٌ وَ اَنْتُمْ اَهْلُ الْبَيْتِ (عایشه) يَعْرِفُ لَكُمْ الْهَذِيَانِ فِي مَوْتِكُمْ» ابابکر را به «هذیان‌گویی» نسبت داد» (بخرانی، ۱۴۱۳: ۲/۹۳). همچنین در *الفتوح* آمده است: «معاویه در مرض موت هر شب خواب‌های شوریده می‌دید و از آن می‌ترسید. گهگاه «هذیان» می‌گفت و آب می‌خورد لکن تشنگی او تسکین نمی‌یافت» (ابن اعثم، ۱۳۲۷: ۸۰۹). در کتاب *الکامل* نیز این ماجرا چنین روایت شده است: «چون معاویه شنیده بود که جمعی از مرگ او خرسند می‌شوند گفت: «فَهَلْ مِنْ خَالِدٍ اَمَّا هَلِكْنَا وَ هَلْ بِالْمَوْتِ يَأْتِي النَّاسَ عَارٌ يَعْنِي اَيَا كَسِي جَاوَيْدِ مِي مَانْد اِگَر مَّا هَلَاكِ شُوَيْمِ وَ اَيَا اِي مَرْدَمِ مَرِگِ هَمِ نَنْگِ دَارْد؟ گاهی معاویه در آن مرض «هذیان» می‌گفت و در سخن خلط می‌کرد» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱/۹۳). در *اخبار الطول* نیز آمده است: «حجاج بن یوسف ثقفی چهل روز قبل از مرگ خود سعید بن جبیر را کشته

بود. گویند حجاج در طول بیماری خود چون «هذیان» می‌گفت بانگ برمی‌داشت که ای پسر جبیر مرا با تو چه کار است (دینوری، ۱۳۷۱: ۳۷۱). همین‌طور ابن‌سعد و دیگر مورخان گفته‌اند: «اشعار رمزآلود شریک‌بن‌اعور در توطئه قتل عبیدالله بن‌زیاد «هذیان سرایی» وانمود گردید تا حاکم کوفه به راز توطئه آگاه نشود» (ابن‌سعد، ۱۴۲۱: ۹۳/۵؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲۹۳۷/۷).

سرگذشت حاکمان اسلامی و شیوه حکمرانی آنان در برخورد با رخدادهای سیاسی و اجتماعی، یکی دیگر از بسترهای مناسب برای کاربرد واژه «هذیان» در دوره اسلامی بوده است و نویسندگان مسلمان برای رد و طرد مخالفان و رقباء عقیدتی خود، فراوان از این مفهوم استفاده کرده‌اند. دوره خلافت ابابکر، خالد بن ولید برخی از آیات طلیحه بن اسود عسنی از مدعیان نبوت مانند «الْحَمَامُ وَالْبِمَامُ وَالصَّرْدُ وَالصَّوَامِ...» را برای خلیفه نوشت که ابن‌کثیر آن را مثنوی «خرافات» و «هذیانات زشت» یاد کرده است (نک: ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۳۱۸/۶). قسطلانی (د. ۹۲۳ ق) نیز با بیان رفتار مسیلمه از داعیه‌داران نبوت نوشته است: «آن‌گاه که مسیلمه کذاب لعن الله، به نزول سوره «وَالنَّازِعَاتِ» آگاه شد وی نیز آیات «وَالزَّرْعَاتِ زَرْعاً وَالْحَاصِدَاتِ حَاصِداً...» که سخنانی «هذیان‌گونه» بود بر زبان راند» (قسطلانی، ۱۴۲۵: ۲۴۶/۲). ابن‌اعثم (د. ۳۲۰ ق) در کتاب الفتح، با یادآوری گفت‌وگوی ام‌سنان از پیروان امام علی (ع) با معاویه در دمشق، چنین نگاشته است: «وی گفتار و تملق‌گویی مجالسین و اطرافیان معاویه را «هذیانات باطل» و کلمات «مزخرف بی‌اصل» دانست و معاویه را به دوری از این هم‌نشینان فراخواند» (نک: ابن‌اعثم، ۱۳۲۷: ۵۵۳). قزوینی (د. ۶۸۲ ق) نیز در آثار البلاد نقل کرده است: «حبیب بن اوس مشهور به ابی‌تمام، قصیده‌ای در مدح معتصم خلیفه عباسی ساخت و در بیتی از آن گفت:

أَقْدَمُ عَمْرُو فِي سِمَاحِهِ حَاتِمٌ فِي حِلْمِ أَحْنَفٍ فِي ذُكَاةِ أَيَّاسٍ

یعنی در شجاعت چون عمرو بن‌عبدود و در سخاوت چون حاتم است و در حلم چون احنف و در ذکاوت و زیرکی چون ایاس است» حضار مجلس خلیفه، این سخن را انکار کرده به ابو تمام گفتند: سخن کوتاه کن و از این «هذیانات» مگو، این افراد مفلوک چه کسان‌اند و در چه عرصه‌اند که تو خلیفه به ایشان تشبیه نموده‌ای؟ ابو تمام ساعتی تأمل کرد و سپس این دو بیت را انشاء نمود:

لَا تَنْكُرُوا خَبْرِي لَهُ مِنْ دُونِهِ مَثَلًا شَرُودًا فِي الْبِدَى وَالْيَاسِ
فَاللَّهِ قَدْ ضَرَبَ الْأَقْلُ لِنُورِهِ مَثَلًا مِنَ الْمَشْكَاهِ وَالنَّبْرَاسِ

یعنی مرا انکار ننمایید که اعلی را با دون تشبیه کرده‌ام، زیرا حق تعالی نیز مثل نور خود را که اعلی انوارت است به فانوس و چراغ تشبیه فرموده» خلیفه را از این جواب خوش آمد و ابوتمام را حاکم ولایت موصل کرد» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۲۲). در کنوز‌الذهب نیز به سال ۷۵۳ هجری قصه شخصی مدعی نبوت در حلب ذکر شده است، وی با گفتار «هذیان‌گونه» خود ادعای پیامبری کرد و این جملات از او ثبت شده است «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً» (نک: ابن‌العجمی، ۱۴۱۷: ۱۶۱/۱). ابن‌خلدون

هم قضیه طلسم کردن دفینه‌ها [جایگاه گنجینه‌ها] و اعتقاد به وجود نگهبانانی با شمشیر برهنه جهت حفاظت از این گنجینه‌ها و امثال این باورها را «خرافات» و یاوه‌گویی‌های «هذیان‌آمیز» دانسته است (نک: ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۷۶۲/۲). در *مختصرالدول* نیز چنین آمده است: «در دوران خلیفه المقتدی (حک: ۵۳۰-۵۵۵)، بوالحکم مغربی اندلسی، حکیم مرسیه‌ای از بلاد مغرب به بغداد آمد. دید جوانی در نزد معلمی نادان که گویی «هذیان» می‌گفت کتاب اقلیدس می‌خواند. بوالحکم بر بیهوده‌گویی و خطای او ایراد گرفت و غلط‌هایش را تصحیح کرد» (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۹۴). برخی مورخان هم نوشته‌اند که در هفدهم رمضان سال ۵۵۶ هجری حسن بن محمد (المشتهر به علی ذکرة السلام) مردم را به پای الموت جمع کرد. برمنبر رفت و بعد از آن که «مزخرفات» و «هذیانات» بی‌غایت در باب رفع تکلیف شرعی بر زبان آورد از منبر فرود آمد (نک: جوینی، ۱۳۸۵: ۷۵۳، خواند میر، ۱۳۸۰: ۹۴۱). همدانی (د. ۷۱۸ ق) نیز با شرح بخشی از زندگانی حسن بن محمد قصه کودکی وی را توأم با دروغ و افتراء و گفته‌های مردم را «هذیانات» و «خرافات بی‌معنا» دانسته و بیان می‌کند: «معتقد اهالی نواحی الموت آن است که محمد بن بزرگ امید را بر قلعه الموت پسری آمد و هم در آن روز امام موهوم را در دیهی از پای الموت، این حسن از مادر بزاد، بعد از سه روز زنی بر قلعه الموت آمد و در سرای محمد ابن بزرگ امید رفت و چیزی در زیر پنهان داشت، به آن موضع که طفل محمد بزرگ امید [را] خوابانیده بودند بنشست. در آن ساعت به حکم حکمت الهی غیری آنجا حاضر نبود، این [زن] حسن پسر امام را به جای او بنهاد و کودک محمد بزرگ امید را به زیر چادر گرفت و ببرد. محمد بن بزرگ امید بعد از ولادت پسر واقف شد که پسر از آن او نیست؛ و در این باب «هذیانات» و «خرافات بی‌معنی» بسیار گفتند؛ و همه به کذب [وبهتان] عاید و به‌دروغ [و افتراء] راجع» (همدانی، ۱۳۷۸: ۱۶۴).

گاهی حسادت و زد و بندهای درباری سبب می‌شد برای طرد بعضی رقبا در دستگاه حکومتی، سایر صاحب‌منصبان با سخن‌چینی در نزد امیران، با استعمال این مفهوم خاطر آنان را متغیر کنند. حافظ ابرو (د. ۸۳۳ ق) این نوع سخنان را مهمل‌گویی و «هذیان»، و بهتان صاحب‌منصبان نام‌برده است (نک: حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۵۰). همین‌طور در تاریخ حبیب السیر ضمن بیان بعضی معجزات حضرت خیرالانام (ص) به‌ویژه قرآن کریم که با ذکر آیه «... فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» باب تحدی و هم‌وردی در عالم گشوده، به بوالهوسی و غایت شقاوت افرادی چون مسیلمه کذاب و عبدالله بن المقفع اشاره کرده است و معارضه آنان را «هذیانات مزخرفه» یاد نموده که مضحکه فصحاء و بلغاء گردیده‌اند (خواند میر، ۱۳۸۰: ۴۳۹). همچنین در همین کتاب آمده است: «پیر یعقوب باغتایی به‌واسطه شید و زرق، جمعی از تبریزیان از جمله محمود نامی را مرید خود کرد. پیر یعقوب وی را به اردوی ایلخانی فرستاد. محمود نیز با فتنه‌جویی برای تثبیت دولت شهزاده آلافرنگ «هذیانانی» به زبان آورد» (خواند میر، ۱۳۸۰: ۱۵۷/۳). واصفی (د. بین ۱۵۵۱ تا ۱۵۶۶ م) نیز گفته است: «ترقی شیخ حسین در عصر سلطان ابوسعید میرزا به حدی رسید که کس را

مجال مجادله و مناظره علمی با او نبود لذا سایر دانشمندان تصمیم گرفتند او را به دیوانگی و خبط دماغ متهم کنند و دقت‌های او را «هذیان مالایعی» جلوه دهند» (واصفی، ۱۳۴۹: ۳۲۰/۲). همین‌طور در تاریخ عالم‌آرای عباسی آمده است: «خلیفه سلطان از غایت جنون باکمال تزویر و ابله طرازی اظهار می‌کرد که دوشینه در واقعه از حضرات دوازده امام علیهم‌السلام به من اشاره شد که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بغزبان ده و دفع دشمنان ما کن و حکم امام را چاره نیست اکثر بر دوستان خود که هوس حکومت او کرده به شهرآوردند تحمیلات حکمی کرده گریان در مجمع «هذیان» می‌گفت که هرچند در خدمت حضرات ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست من است مرا از این تکلیف معاف دارید در معرض قبول نیفتاد فرموده امامان را کم و زیاد جایز نیست» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۳/۱). همچنین اسکندر بیگ ترکمان (د. ۱۴۰۳ ق) در ذیل وقایع سال ۹۹۹ هجری که مصادف با سال چهارم جلوس همایون اعلی شاهی ظل‌الهی است نوشته است: «یعقوب خان که در چند جنگ پیروزی کسب کرده بود با زیاده‌خواهی از سر سودا و طغیان مالیخولیا در مجمع امراء، ملک فارس را از آن خود می‌دانست و از این‌گونه «هذیان‌ات مزخرف» بر زبان می‌آورد» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۳/۱).

نتیجه‌گیری

تمرکز بر واژه «هذیان» در مطالعات تاریخی-اجتماعی و زمینه‌های کاربرد و شیوه به‌کارگیری آن در منابع و متون اسلامی نشان داده که این مفهوم در مسیر تطور تاریخی خود، معنی تحقیرآمیز و تخفیف‌نگر خویش را در شبکه متناظر بامعنای خرافات حفظ کرده است. از سوی دیگر، گفت‌وگوهای علمی و تضارب آراء در راستای راست‌کیشی خود و پریشان‌اندیشی دیگران سبب گردیده که این واژه تقریباً در تمام حوزه‌های دانشی مسلمانان کاربرد داشته باشد. مجموعه تعارضات و تنازعات در گفتار و نوشتار عالمان مسلمان، به‌ویژه در رویکردهای فلسفی، کلامی و عرفانی، متون تفسیری، روایی، رجالی و... حضور این واژه را در آثار و کتب سایر نویسندگان پررنگ‌تر کرده است. همچنین منابع تاریخی موجود، نشانگر آن است که در مسائل سیاسی و اجتماعی مرتبط با رفتار حکمرانان اسلامی، به‌ویژه خلفا، سلاطین و... به‌هنگامه درگیری‌های سلسله‌های حکومتگر، از مفهوم «هذیان» استفاده کرده و بهره‌های گفتاری و نوشتاری بسیاری برده‌اند. در پژوهش حاضر سعی شده است عیار معنایی این واژه در منظومه شبکه واژگانی خرافات روشن و جایگاه آن در ناسازگاری گزاره‌های اندیشمندان اسلامی مشخص شود. این مناظرات دانشی در طول دوره اسلامی سبب پیشرفت و گسترش علوم در حوزه‌های متعدد شده است، اما بی‌تردید سهمی از این ماده و مصالح در طرد و ردّ رقبا در سایه به‌کارگیری این لفظ صورت پذیرفته است؛ بنابراین ضرورت درک و فهم مفهومی آن با توجه به بافتارهای متنوع تاریخی لازم بوده است.

ایستایی معنایی آن در طول تاریخ و کاربرد آن با همان دلالت‌های معنایی، واقعیتی است که حکایت بر تحول ناپذیری آن در سیرتطور تاریخی دارد؛ مفهومی که حضور آن در رخداد‌های اولیه صدر اسلام تا عصر ترجمه، و تطور آن در اعصار رکود و خودشیفتگی دانشی جهان اسلام تا زمان کنونی، در آثار و تألیفات نویسندگان مسلمان ادامه داشته است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۳۷۱ش). *الکامل فی التاریخ*. ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد ابن علی (۱۳۲۷ ش). *الفتوح*. ترجمه مستوفی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ابن جوزی، جمال‌الدین عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ ق). *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد (۱۴۱۶ ق). *الفصل و الاھواء و النحل*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۵ ش). *تاریخ ابن خلدون*. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ هشتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع (۱۴۲۱ ق). *طبقات الکبری*. تحقیق علی محمد عمر. قاهره: مکتبه الخانجی.
- ابن عبری، ابوالفرج یوحنا بن تاج‌الدین (۱۳۷۷ ش). *تاریخ المختصر الدول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن العجمی، احمد بن ابراهیم (۱۴۱۷ ق). *کنوزالذهب فی تاریخ حلب*. تصحیح شعث شوقی و بکور. چاپ اول. حلب: دارالقلم العربی.
- ابن عطیه، جمیل حمود (۱۴۲۳ ق). *ابهی المداد فی شرح کتاب موتمر علماء بغداد*. چاپ اول. بیروت: موسسه الاعلمی.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ ق). *البدایه و النهایه*. بیروت: دار الفکر.
- ابن میمون، موسی بن میمون (۱۹۷۲م). *دلالة الحائرین*. تصحیح حسین اتای. قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- اتکینسون، ریتال (۱۳۸۳ ش). *زمینه روانشناسی هلیگارد*. ترجمه محمدتقی براهنی. تهران: انتشارات رشد.
- ازدی، یزید بن محمد (۱۴۲۷ ق). *تاریخ الموصل*. تصحیح احمد عبدالله محمود. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بحرانی، ابن میثم (۱۴۱۷ ق). *شرح نهج البلاغه*. ترجمه محمدی مقدم و نوایی. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۳ ق). *مدینه المعاجز الائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*. چاپ اول. قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
- بلاغی، محمد جواد (۱۴۰۵ ق). *الهدی الی دین المصطفی*. چاپ سوم. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲ ش). *تاریخ عالم آرای عباسی*. تحقیق ایرج افشار. چاپ سوم. تهران: امیر کبیر.
- تهانوی، محمدعلی (۱۹۹۶ م). *موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*. چاپ اول. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲ ش). *مقدمه نهج الفصاحه*. چاپ چهارم. تهران: دنیای دانش.
- جاهودا، گوستاو (۱۳۶۳ ش). *روانشناسی خرافات*. ترجمه محمدتقی براهنی. تهران: البرز.
- جویی، علاء الدین عطا ملک بن بهاءالدین محمدبن علی (۱۳۸۵ ش). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تحقیق محمد قزوینی. چاپ چهارم. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰ ش). *زبده التواریخ*. تحقیق حاج سید جوادی. چاپ اول. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسنی رازی، مرتضی بن داعی (۱۳۶۴ ش). *تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام*. تحقیق عباس اقبال آشتیانی. چاپ دوم. تهران: نشر اساطیر.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۸۰ ش). *تاریخ حبیب السیر*. چاپ چهارم. تهران: نشر خیام.
- دشتکی، غیاث الدین منصور بن محمد (۱۳۸۲ ش). *اشراق هیاکل النور*. تحقیق علی اوجبی. چاپ اول. تهران: نشر میراث مکتوب.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۷۱ ش). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ ق). *تاریخ الاسلام*. تحقیق عمر عبد السلام تدوی. چاپ دوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- رازی، ابوبکر محمد بن زکریا (۱۳۷۱ ش). *السیره الفلسفیه*. تصحیح پل کراوس. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. چاپ دوم. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- راوندی، ابوالحسن سعید بن عبدالله قطب (۱۳۰۹ ق). *النخراخ و الجرائخ*. چاپ اول. قم: نشر مدرسه الامام المهدی (عج).
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۳ ش). *فرهنگ معارف اسلامی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ژاکار، آبروژاک (۱۳۸۰ ش). *علم و اعتقاد*. ترجمه عباس باقری. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی بن حبش (شیخ اشراق)، (۱۳۷۵ ش). *مجموعه مصنفات*. تصحیح هانری کربن، سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی. چاپ دوم. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سیدمن، آ (۱۳۸۶ ش). *کشاکش آراء در جامعه شناسی*. ترجمه جلیلی. تهران: انتشارات نشر نی.
- شاطبی، ابواسحاق (۱۴۲۰ ق). *الاعتصام*. چاپ دوم. بیروت: دارالمعرفه.
- شرف الدین، عبدالحسین (۱۳۸۳ ش). *اجتهاد در مقابل نص*. ترجمه علی دوانی. چاپ نهم. قم: انتشارات اسلامی.
- شعربافیان، حمیدرضا (۱۳۸۳ ش). *باورهای عامیانه در ایران به گزارش سیاحان غربی*. مشهد: انتشارات محقق.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۴۰۹ ق). *احقاق الحق و ازهاق الباطل*. چاپ اول. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- شهرزوری، شمس الدین بن محمد (۱۳۶۵ ش). *نزهه الارواح و روضه الافراح (تاریخ حکماء)*. تصحیح محمد تقی دانش پژوه و محمد سرور مولایی. ترجمه مقصود علی تبریزی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- شیخون، لویس، خلیل اده و لویس معلوف (۱۹۸۵ م). مقالات فلسفیه لمشاهیر المسلمین و النصراری. چاپ سوم. قاهره: دارالعرب.
- صالحی امیری، سید رضا (۱۳۸۷ ش). خرافه گرایی، چیستی، چرایی. چاپ اول، تهران، پژوهشکده استراتژیک. صدوق، محمدبن علی بن بابویه (۱۳۹۵ ش). کمال الدین و تمام النعمه. چاپ دوم. تهران: انتشارات الاسلامیه. صرصری، سلیمان (۱۴۱۹ ق). الانتصارات الاسلامیه فی کشف شبه النصرانیه. تحقیق سالم القرنی. چاپ اول. ریاض: مکتبه العیبکان.
- طباخ، محمد راغب (۱۴۰۸ ق). اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء. چاپ دوم. حلب: دارالقلم العربی. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴ ش). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمد باقر موسوی همدانی. چاپ پنجم. قم: انتشارات اسلامی.
- طبری ابو جعفر، محمد بن جریر (۱۳۷۵ ش). تاریخ الامم و الملوک. ترجمه پاینده. چاپ پنجم. تهران. اساطیر. طوسی، نصیر الدین ابوجعفر محمد (۱۳۴۱ ش). کلمات المحققین. چاپ دوم. قم.
- طوسی، نصیر الدین ابوجعفر محمد (۱۴۰۵ ق). مصارع المصارع. تصحیح حسن معزی. چاپ اول. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- طوسی، نصیر الدین ابوجعفر محمد (۱۳۶۱ ش). اساس الاقتباس. تصحیح مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: نشر دانشگاه تهران.
- غزالی، ابوحامد محمدبن محمد (۱۴۱۶ ق). مجموعه رسائل الامام الغزالی. چاپ اول. بیروت: دارالفکر.
- غزالی، ابوحامد محمدبن محمد (۱۴۲۲ ق). فضائح الباطنیه. تحقیق محمد قطب. بیروت: مکتبه العصریه.
- فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۱۱ ق). المباحث المشرقیه فی علم الالهیات و الطبیعیات. چاپ دوم. قم: انتشارات بیدار.
- فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ ق). تفسیر الکبیر. چاپ سوم. بیروت: مکتب تحقیق دار احیاء التراث.
- فریزر، جیمز (۱۳۸۲ ش). شاخه زرین: پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر آگاه.
- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (۱۴۱۵ ق). القاموس المحیط. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳ ش). آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه جهانگیر قاجار. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- قسطلانی، احمدبن محمد (۱۴۲۵ ق). المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه. القاهره: المکتبه التوفیقیه.
- قیطوری، عامر (۱۳۸۷ ش). زبان، نشانه و معنی. فصلنامه فرهنگ، (۳۴)، ۸۸.
- لکهنوی، میرحامد حسین (۱۳۶۶ ش). عبقات الانوار فی الامامه الائمه الاطهار. چاپ دوم. اصفهان: کتابخانه امام علی (ع).
- مرزوقی اصفهانی، احمد بن محمد (۱۴۱۷ ق). الازمنه و الامکنه. تحقیق خلیل عمران منصور. چاپ اول. بیروت: دار الكتاب العلمیه.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۳۷۸ ش). بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار. چاپ اول. تهران: انتشارات عطارد.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۴ ق). ایمان و کفر. ترجمه مجلدات ۷۰-۶۴ بحار الانوار. چاپ اول. بیروت: موسسه الوفاء.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۳۶۴ش). حق الیقین. چاپ اول. تهران: انتشارات اسلامیه. مظفر، محمدحسن (۱۳۷۷ش). دلائل الصدق. ترجمه محمد سپهری. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر. ملاصدرا، صدرالدین محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶ش). شرح اصول کافی. چاپ اول. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

موسوی، سید عبد الرحیم و گروه محققین (۱۴۲۲ق). فی رحاب اهل البیت (ع). چاپ دوم. قم: المجمع العالمی لاهل البیت (ع).

موسی پور، ابراهیم (۱۳۹۰ش). خرافات. ۱۵ جلد. تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، دانشنامه جهان اسلام.

میلانی، سید علی (۱۴۲۷ق). تشیید المراجعات و تفنید المکابرات. چاپ چهارم. قم: مرکز تحقیق الاسلامیه.

واصفی، زین الدین محمود (۱۳۴۹ش). بدایع الوقایع. تحقیق الکساندر بلدروف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۸ش). جامع التواریخ. تصحیح محمد روشن. چاپ اول. تهران: میراث مکتوب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی